



متن مصاحبة اختصاصی غفار عریف

بارفیق دکتور اناهیتا راتبزاد

# بخش سوم

مورخ 15 / 12 / 2011



## مصاحبه غفار عریف با رفیق دوكتور اناھیتا راتبزاب بخش اول

[اینجا کلیک کنید](#)

## مصاحبه غفار عریف با رفیق دوكتور اناھیتا راتبزاب بخش دوم

[اینجا کلیک کنید](#)

## مصاحبه غفار عریف با رفیق دوكتور اناھیتا راتبزاب بخش سوم

**پرسش :** جناب داکتر صاحب! به اجازه شما، می آئیم به بحث روی انکشاف اوضاع سیاسی و اجتماعی در افغانستان، در سالهای آغازین دهه پنجاه خورشیدی، و صحبت را پیرامون یک رویداد بزرگ تاریخی دیگر که تغییر و تحول را باخود به همراه آورد و منجر به سقوط نظام سلطنتی گردید، ادامه می دهیم:

صبح روز 26 سرطان 1352 مطابق 17 جولای 1973، سردار محمد داوود صدراعظم کشور، طی سالهای 1332 تا 1342 خورشیدی، که مدت ده سال بعد را درکنج عزلت گذرانیده

بود؛ از طریق رادیو افغانستان، سقوط سلطنت 40 ساله محمد ظاهر پسر عم خویش را توأم با استقرار نظام جمهوری، اعلام داشت.

شما بمثابة عضو هیأت رهبری ح. د. خ. ا و رهبر سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، علایمی را در جامعه مبنی بر نیاز سقوط نظام سلطنت و استقرار رژیم جمهوری، احساس می کردید؟ همچنان شما این تغییر و تحول را با در نظر داشت سابقه زمامداری و کار های دیگر محمد داوود در بخشهای اقتصادی - اجتماعی در مقایسه به موجودیت برخی آزادی های مدنی در دهه قانون اساسی و دموکراسی نیم بند سلطنتی، به نفع نهضت و جامعه افغانستان می دیدید یا خیر؟

**پاسخ :** از سال ( 1352 - 1342 = 1973 - 1963 ) یعنی در دهه ی معروف به قانون اساسی، از جمله پنج صدر اعظم افغانستان، چهار تن اول آن به ترتیب و پی در پی، از اثر بی ثباتی وضعیت سیاسی - اجتماعی در کشور و فایق نیامدن به حل مشکلات اقتصادی مردم که سراپای جامعه را فرا گرفته بود، مجبور به استعفاء شدند.

موسی شفیق آخرین صدراعظم افغانستان در دهه ی دموکراسی، زمانی از پارلمان رأی اعتماد بدست آورد و به کار آغاز کرد که کوهی از مشکلات اقتصادی و اجتماعی دامنگیر مردم افغانستان بود و چاره جویی جهت حل آنها در پرده ی ابهام قرار داشت.

به علت خود کامگی اولیای امور؛ خودسری حکام و اربابان محلی؛ موجودیت تضاد و تفاوت در گفتار و کردار زمامداران در تطبیق یکسان قانون؛ رعایت نشدن معیارهای عدالت اجتماعی در انکشاف متوازن و عملی ساختن پروژه های اقتصادی دارای خصلت و مشخصه ی زیربنایی؛ بی پروایی بی سرحد نسبت به احترام به حقوق شهروندی افراد میهن ... ، نظام شاهی مشروطه اعتبار لازم کسب نکرد و نهادینه نشد. با وجود این که تحقق پلان پنج ساله اول، پاره ی از تغییرات را در سیمای اقتصادی و اجتماعی جامعه وارد آورده بود و حکومتهای دهه ی قانون اساسی می توانستند از نتایج حاصله از تطبیق پلان، بهره برداری سودمند نمایند و درسهای آموزنده را فراگیرند و به اداره ی مملکت سروسامان دهند.

ولیک نه تنها تغییرات مثبتی به نفع بهبود وضع زندگی مردم صورت نگرفت؛ بلکه زندگی تهنی دستان میهن بدتر شده می رفت و حکومت های این دوره درحالی که قاعده حزبی وتوده بی نداشتند؛ محبوبیت ونفوذی درمیان مردم نیز کسب کرده نتوانستند.

بنابراین ، ناپایداری حکومتهای دهه ی دموکراسی باعث آن شد تا درافغانستان ثبات سیاسی و پیشرفت اقتصادی مطابق نیازمندی های مبرم جامعه، بوجود نیاید و نارضایتی عمومی را به بار آورد و مردم از حالت سیاسی حاکم برزندگی و سرنوشت شان ، دل خوش نداشته باشند.

انتخابات دوره ی سیزدهم شورا، تصویر این ناپایداری و بی ثباتی سیاسی را بخوبی به نمایش گذاشت:

تعدادی از کاندیدهای وابسته به سازمانهای سیاسی و شخصیتهای مستقل درپروسه ی انتخابات شرکت ورزیدند؛ لیکن به سبب مداخله ی علنی و مستقیم ارگانهای دولتی، ایجاد موانع آشکار و پنهان ازسوی حکومت و راه اندازی دسایس ، تحریکات و مقاومت نیروهای ارتجاعی، بوسیله شبکه های استخباراتی منطقه و غرب ، ازراه یافتن آنان به پارلمان، جلوگیری بعمل آمد.

بطور مثال کاندیدهای مربوط به ح. د. خ. ا : - محترم قادر بهیار از ولسوالی خان آباد ولایت کندز برنده انتخابات بود؛ اما نه تنها این حق قانونی وی غصب گردید؛ بلکه به زندان نیز اداخته شد؛

- زنده یاد هادی کریم ازحوزه اول و دوم ولسوالی پنجشیر با کسب اکثریت آراء ، موفقیت غیر قابل انتظار را برای هیأت حاکمه کشور ، بدست آورد؛ ولی برخلاف قانون ، عوض احراز کرسی پارلمان، روانه کنج زندان گردید؛

- محترم دستگیر پنجشیری، عضو اصلی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا و رهبری کننده تیم انتخاباتی هادی کریم را، به اتهام گناهی که اصلاً مرتکب نشده بود، نیز به هشت سال حبس فرمایشی محکوم و روانه زندان نمودند؛

- مرحوم محمد هاشم میوند وال، کاندید ولسوالی مقر ولایت غزنی، علت ناکامی خود را در انتخابات دوره ی سیزدهم، مداخله دولت در پروسه رأی دهی عنوان کرد؛

- میر محمد صدیق فرهنگ درمقابل محمد اسحق عثمان مربوط به جمعیت محافظه کار جبهه ملی، از حوزه ی اول انتخاباتی شهرکابل، شکست خورد.

هدف از یاد آوری این مطالب، فقط بازگویی یک نمونه کوچک از روش قلدنمنشانه دستگاه حاکمه در نظام شاهی مشروطه و دهه ی قانون اساسی بود.

در رابطه به نیازمندی سقوط سلطنت، سردار محمد داوود درنخستین بیانیه رادیویی خویش در همان صبحگاهان روز 26 سرطان 1352 با صراحت لهجه حرف زد و تغییر نظام شاهی را به رژیم جمهوری، ضرورت مبرم زمان دانست .

وی دموکراسی این دهه را قلبی و تهداب آن را استوار برعقد و منافع شخصی و طبقاتی؛ برتقلب، دسایس، دروغ، ریا و مردم فریبی عنوان کرده و ادعای دموکراسی و حکومت مردم را، جز انارشسیسم و رژیم سلطنت مشروطه را، به غیر از مطلق العنانی و ادامه حاکمیت خود کامه درسیایه سیاست تفرقه انداز و حکومت کن، چیز دیگری بحساب نیاورد.

در بحبوحه تشدید رقابتها میان اعضای خاندان شاهی بخاطر تصاحب و حفظ قدرت، جنرال سردار عبدالولی زیاد فعال بود و تلاش به خرج می داد تا بشکل یکه تازانه به کمک شبکه های استخباراتی و نظامیان طرفدار خویش، برمسند حکمروایی تکیه زند و صدای هرنوع ترقی خواهی و عدالت پسندی؛ آزادی و دموکراسی را به زور برچه درنطفه، خفه سازد، ولی نتوانست تا به این آرزوی ناروای خود برسد.

اما در این رقابت ها سردار محمد داوود با استفاده از رشد جنبش دموکراتیک و عدالتخواه جامعه افغانستان و وضع زندگی رقتبار مردم؛ و تأمین ارتباط با افسران ترقیخواه و تحول طلب پایین رتبه اردو و جذب آنان به اندیشه های تغییر نظام ، بتاريخ 26 سرطان 1352 با انجام کودتای نظامی ، رژیم جمهوری را در کشور اعلام نمود، که در تاریخ افغانستان یک ساختار سیاسی بکلی نو، جاگزین رژیم سلطنتی در حال زوال گردید که اگر انحرافات بعدی رخ نمی داد بدون شک گامهای استواری را جهت تحقق خواسته های مبرم و حیاتی توده های مردم بر می داشت و در نتیجه به نفع نهضت عدالتخواه جامعه افغانستان تمام می شد.

**پرسش :** محمد داوود با کسب قدرت سیاسی، قانون اساسی را ملغی ساخت که این امر خالی از تأثیر گذاری بر فعالیت احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی نبود. این تصمیم رژیم جدید ، بالای پروسه کار و فعالیت احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی، از جمله سازمان دموکراتیک زنان تا چه اندازه تأثیر ناگوار بجا گذاشت؟ آیا بعد از آن فعالیت ح. د. خ. ا و سازمان دموکراتیک زنان متوقف شد و یا کما فی السابق ادامه یافت؟

**پاسخ :** بعد از پیروزی کودتا ، نظام جمهوری در آغاز مرحله دسراسر افغانستان مورد تایید و پشتیبانی همگانی واقع شد و از شمار نیروهای ملی و دموکراتیک و ترقیخواه ، هیچ کسی از همکاری با آن دریغ نوزید.

استقبال بی شایبه مردم از این تحول، بیانگر بیزاری آنان از دوام رژیم شاهی و حکومت های مربوط به آن بود که نتوانسته بودند به خواسته های مردم پاسخ روشن بگویند.

شایان ذکر دانسته می شود که رهبری نظام جدید جمهوری در سالهای آغازین پیروزی، در برابر نیروهای مترقی، روش بالنسبه مناسب داشت و الی سال 1354 - 1975 و برگشت رئیس دولت از سفرهای طولانی از کشورهای ایران، مصر، پاکستان... و طرح و تصویب قانون جزا و قانون اساسی ضد دموکراتیک در لویه جرگه فرمایشی ، به کدام اقدام سرکوبگرانه متوسل نشد که باعث ایجاد فضای خفقان آور سیاسی گردد. از این رو در شرایط

نوین بوجود آمده ، ح. د. خ. ا و سازمان دموکراتیک زنان افغانستان کارها و فعالیتهای خویش را خیلی ها سودمند و بدون ماجراجویی، به پیش می بردند و رده های صفوف و کادرها، از نظر کمی گسترده تر و از لحاظ کیفی منظم تر و فشرده تر می گردید.

گرچه پس از لغای قانون اساسی سال 1343 ، کمیته مرکزی نوتاسیس نظام جمهوری ، فرمانهای را صادر نمود که بموجب آن صلاحیتهای به این نهاد رهبری ( کمیته مرکزی ) که در رأس آن محمد داوود قرار داشت، داده شد و رهبر کودتا به عنوان رئیس دولت و صدراعظم با اختیارات مافوق قانون براریکه قدرت نشست؛ با آنها در سال نخست پشتیبانی از نظام جمهوری چشمگیر بود.

**پرسش :** در صورتی که محمد داوود قانون اساسی سال 1343 را که یک دستاورد نسبی مبارزات جانبازانه آزادیخواهان کشور بود، ملغی اعلام نمود و آهسته آهسته بویژه پس از انفاذ قانون جزا، فعالیت احزاب و سازمانهای سیاسی و اجتماعی را توأم با سایر آزادی های دموکراتیک ( آزادی قلم - بیان - مطبوعات - تظاهرات - اعتصابات - تشکیل انجمن ها... ) ، ممنوع کرد؛ هردو جناح رهبری ح. د. خ. ا. ، روی کدام دلیل و برهان از رژیم جدید حمایت نمودند؟

**پاسخ :** طوری که پیشتر گفته شد، در تاریخ سیاسی افغانستان، اعلام نظام جمهوری یک تحول بکلی جدید بود و در همان مقطع زمانی وارد آمدن تغییر در سیستم سیاسی کشور، نیاز جامعه به حساب می آمد؛ بنابراین نظام جدید، من حیث یک پدیده نو و متحول نمی توانست از پشتیبانی نیروهای مترقی ، از جمله ح. د. خ. ا برخوردار نگردد.

در این جا می خواهم روی یک نکته دیگر نیز تماس بگیرم و چند حرفی بر مبنای قضاوتها ، نظریه پردازی ها و برداشتهای شخصی تعدادی از مؤرخان و واقعه نگاران که در آثار خویش رویدادها و حوادث این برهه ی از تاریخ میهن ما را به رشته تحریر کشیده اند، بگویم .

تاریخ علم است و با علم و دانش نمی توان و نباید برحسب میل و سلیقه و علاقه مندی های شخصی ، گروهی و مناسبات فامیلی و منطقه یی ، برخورد کرد و آن را بازیچه دست خود ساخت.

رشته تاریخ مانند سایر بخشهای علوم با منطق، استدلال ، تجربه ، آموزش، دلیل و برهان سرو کار دارد و نتایج حاصله از پژوهشهای علمی دراین عرصه ، برواقعیتها تکیه می زند. بدین لحاظ حدس و گمانهای بدور از حقیقت ، قرینه سازی ها و صحنه پردازی های نادرست و غلط را نمی توان تاریخ دانست و برآن اعتباری بخشید.

در دو دهه ی اخیر کتب بی شمار تاریخی به چاپ رسیده و عده ای از مؤلفان داخلی و خارجی روی قضایای مربوط به سقوط سلطنت و پیروزی کودتای 26 سرطان 1352 به داوری نشسته اند.

بی نیاز از اثبات است که روزنامه نگاران و واقعه نویسان غیر حرفه یی خارجی، پابند اصول نگارش مسائل تاریخی نیستند و تعهدی ( چه اخلاقی و چه مسلکی ) نسبت به اصول و حرفه تاریخ نگاری نداشته و از عمق رویدادها و پیشینه ی تاریخی سرزمینی که درباره حوادث آن می نگارند، آگاهی کامل ندارند. این دسته از مؤلفان فقط خبرسازی، گرم ساختن بازار تبلیغاتی و جذاب کردن تیتراژ نشریه ها را بیشتر دوست دارند و ازاین مدرک پول وافر بدست می آورند. اگر در آثار و نوشته های آنان یک حرف درست جا می یابد، درمقابل دهها سخن نادرست نیز گنجانیده می شود.

علی رغم این که شماری از شهروندان کشورمان با وارد بودن به این دانش، تا حدودی که به آن دسترسی داشته و یا قدرت بیان آن را درخود می دیدند، درآثار خویش حقایق را بازگنوموده اند؛ اما درمقابل، هستند عده ای از شهروندان افغانستان که دست به تاریخ نویسی و واقعه نگاری زده و آثار و نوشته های را به چاپ رسانیده اند که در برخی از آنها تحریف حقایق و کتمان واقعیتها بخوبی به ملاحظه می رسد. آنان چگونه به خود حق داده

اند که بیان حقیقت را فدای حس بدبینی و عقده گشایی نسبت به این ویا آن شخصیت، این ویا آن سازمان سیاسی، نمایند و بر روی تاریخ که علم است با بی مبالاتی پابگذارند.

چه مطلبی می تواند درد آورتر از این باشد که وزیر کابینه و عضو کمیته مرکزی نظام جمهوری که در رهبری آن سردار محمد داوود قرار داشت، بجای این که در «اثر تاریخی» خود، به بیان واقعیتهای تاریخی آن دوران پرداخته باشد؛ در عوض، کتابش پر از توهین و دشنام است و مؤلف زشت ترین و رکیک ترین واژه ها و جمله ها را در حق رفقاء، دوستان و همکاران کودتایی خویش روادانسته و به عفت، پاکدامنی، عزت و شرافت مادر، خواهر، همسر، دختر و خانواده های آن شرکای حکومت و همنشینان کمیته مرکزی خویش تاخت و تاز نموده است که خیلی ها تأسف آور است.

**پرسش :** طوری که شما در جریان بوده اید؛ محمد داوود 35 روز بعد از پیروزی کودتا و اعلام نظام، برنامه کاری اش را تحت عنوان " خطاب به مردم افغانستان " اعلام و منتشر نمود که دارای محتوای دموکراتیک و ترقیخواهانه بود و در آن خواست ها و نیازهای مبرم و ضروری توده های مردم بازتاب روشن یافته بود.

اما پس از مدت دو سال گرایشهای نوسانی، حرکت های عقب گرایانه، روحیه غرور کاذب و خودخواهی های بی حد و حصر در رهبری ارکان دولت و بویژه در ذهن و روان شخص رئیس دولت به آن پیمانانیه حاکم گردید که نه تنها از تعهدات داده شده در بیانیه " خطاب به مردم " دست کشید؛ بلکه با حامیان داخلی و بین المللی و حتا رفقای نزدیکش که او را از کنج عزلت برداشته در رأس قدرت قرار دادند، نیز وداع گفت و سیاست سرکوبگرانه را علیه نیروهای دموکراتیک و مدافع نظام، درپیش گرفت.

شما علت اصلی این گرایش انحرافی رژیم، بویژه شخص داوود را درچی می بینید:

- در فشارهای کشورهای غربی، مانند امریکا - انگلیس و ناتو و دولت های ارتجاعی عرب و منطقه؛

- در شدت یافتن مخالفت نیروهای افراطی راست و چپ با رژیم ؟

- ویا در سطح رشد آگاهی اجتماعی نسل جوان کشور از جامعه شناسی علمی ؟

**پاسخ :** پیش از ارائه پاسخ به این پرسش شما ، لازم می افتد تا سردار محمد داوود را

شناخت و راجع به پیشینه کاری و خوی و خصلت وی معلومات در دست داشت:

سردار محمد داوود و برادرش سردار محمد نعیم، از دست پروردگان سردار محمد هاشم خان صدراعظم وقت می باشند و توسط همان کاکای خود در عرصه سیاست به میدان آمدند و به مقام های عالی و وظایف دولتی ، بالا کشیده شدند.

دردوره صدارت محمد هاشم خان، سردار محمد داوود وظایف: نایب الحکومه قندهار ، نایب الحکومه و قوماندان نظامی سمت مشرقی را به پیش برد.

درسالهای اول حکومت دومین کاکای شان، شاه محمودخان ، سردار محمد داوود و سردار محمد نعیم به علت مخالفت با سیاستهای این کاکای خود به وظیفه وزیرمختاری درلندن و پاریس گمارده شدند و از وطن دور گردیدند.

اما بعد از مدتی ، درکابینه شاه محمود خان ، سردار محمد داوود سمت وزارت دفاع را بدوش گرفت و سرانجام درسنبله سال 1332 ( 4 سپتمبر 1953 ) ازجانب شاه موظف به تشکیل کابینه شد.

سردار محمد داوود درحکومتی که خودش صدراعظم کشور بود، در مقطع های زمانی معین وظایف : وزارت دفاع، وزارت داخله ، وزارت پلان را نیز شخصاً به عهده گرفته و برادرش سردار محمد نعیم وزیر خارجه و معاون صدارت بود.

محمد داوود دردوران صدارت خود حل و انجام دو وظیفه را درپیش روی خود قرارداد:

- مسأله ی پشتونستان ؛

- انکشاف اقتصادی برپایه پلانگذاری و اقتصاد رهبری شده .

وی از دموکراسی و قایل شدن آزادی های دموکراتیک به مردم فاصله اختیار کرد و روش دیکتاتوری فردی و خاندانی را در جامعه مسلط ساخت.

دراول میزان 1335 - 22 سپتمبر 1956 ، به عبد الملک عبدالرحیم زی وزیر مالیه وظیفه سپرد تا کار تحقق شاخصهای نخستین پلان پنج ساله ی افغانستان را آغاز نماید، اما بنابر مخالفت سردارمحمدنعیم، موصوف باساس فرمان مورخ 14 سرطان 1336 سردارمحمدداود، از وزارت مالیه سبکدوش گردید. به تعقیب آن عبدالملک عبد الرحیم زی را که طراح و ترتیب دهنده ی پلان بود ، یکجا با شماری از شخصیتهای سرشناس و مبارز راه آزادی ، دموکراسی و مشروطیت ( اعضای حزب وطن به رهبری شاد روان میر غلام محمد غبار ) از جمله : حاجی عبدالخالق، غلام حیدر پنجشیری، میر علی احمد شامل، محمد آصف آهنگ و نادرشاه هارونی ؛ بشکل مستبدانه و خلاف کلیه معیارهای حقوقی ، اخلاقی و انسانی، بدون داشتن کوچکترین جرم و گناه، بصورت غیر قانونی درسال 1336 ( آغاز سال 1957) به زندان انداخت و آنان سالهای زیادی را درد خمه های مرگ گذرانیدند.

اضافه باید کرد که تطبیق پلان پنج ساله ی اول درسال 1340 خورشیدی، به پایان رسید و از پروژه های تولیدی - اقتصادی مربوط به آن، بهره برداری شروع شد.

بدین ترتیب دیده می شود که سردار محمد داوود، با داشتن تجربه کاری درموقفهای بلند دولتی، ازجمله ده سال در مقام صدارت، آن گونه که در این دو دهه ی اخیر، دربساکتب و رساله های تاریخی درباره زمامداری او پس از کودتای 26 سرطان 1352 نگاشته شده است، شخص سختگیری بود که کمتر به نظریات معقول دیگران ارزش قایل می شد؛ بویژه این که در کارهای رسمی و اداری پیرو مکتب سردار محمد هاشم خان بود و درمقابل رقبای سیاسی خود، ازگذشت کار نمی گرفت؛ خاصتاً اینکه در کنار خود، برادرکارکشته ( سردارمحمد نعیم ) و شماری از آبدیده های دولتی مربوط به گذشته رانیز داشت.

بعد از کودتای 26 سرطان 1352 ، دوستان و نزدیکان سردار و یک عده افراد ابن الوقت و فرصت طلب دیگر که جز به حصول منافع شخصی و رسیدن به مقامهای بالایی در

اداره دولت ، به چیز دیگری نمی اندیشیدند، در روزنامه ها و جراید و در پروگرامهای رادیوی ، در تعریف و توصیف از محمد داوود، آنقدر غلو کردند که بزودی رئیس دولت و صدراعظم افغانستان شخصیت افسانوی به خود گرفت و به یک اسطوره تبدیل شد؛ که این تبلیغات غیر ضروری، در دسرهای بعدی رابه بار آورد.

در گرایشهای انحرافی در جمهوری محمد داوود، علاوه بر مطالبی که در پرسش شما آمده است؛ موضوع های دیگری نیز بی تأثیر نبودند:

- در بعد داخلی، مزید بر تراکم مشکلات اقتصادی و اجتماعی در جامعه ، دشمنی سرسختانه و کینه توزانه شماری از اعضای کابینه در مقابل نیروهای ترقیخواه و تحول طلب کشور، که پیوسته به تحریکات دست می زدند، نقش داشت. در این کارزار ، جنرال حیدر رسولی وزیر دفاع و عبد القدیر نورستانی وزیر داخله و پیروان این هردو، پیشگام تر از دیگران بودند و بحران آفرینی می کردند.

- تصفیه های پی در پی و سبکدوش ساختن افسران تعلیم دیده وبا تجربه و مسلکی از جزو تام های نظامی که از سال 1353 آغاز یافته بود، شامل همین پروژه می شود.

- در بعد خارجی ، فعالیتهای خرابکارانه ی دستگاههای استخباراتی ممالک همسایه، دول عربی و شیخ نشین های حوزه خلیج و جهان غرب که در سال 1353 در کشور ما نفوذ پیدا کرده بودند، در برهم زدن اوضاع سیاسی در افغانستان، تأثیر ویرانگرانه داشتند.

- تلاشهای خود خواهانه شاه ایران که به تشویق و حمایت ایالات متحده امریکا صورت می گرفت و ساواک و سی . آی . ای ، در همکاری با همدگر اقدامهای تخریبکارانه را هماهنگ می ساختند ، با دادن وعده های اقتصادی و کمک های مالی، گرایش محمد داوود را به سمت راست تا آن حدی سرعت بخشیدند که وی حتی از ادعاهای بلند بالا ی خویش روی قضیه پشتونستان و مسأله ی آب رود هلمند، نیز عقب نشینی اختیار نمود.

در تحت پوشش این پلان بود که سردار محمد داوود به ایران و کویت مسافرت کرد و با بسته ای از وظایف جدید که در ضدیت با نیروهای ترقیخواه انجام می پذیرفت، به وطن برگشت.

**پرسش :** داکتر صاحب گرامی ! به اجازه شما دوباره برمی گردیم روی مسائل زندگی درون حزبی؛ علی رغم این که مسأله وحدت هردو جناح حزب طی ده سال جدایی پیوسته مطرح بحث و جزء پروسه مبارزه حزبی ما بوده است؛ اما چی علل و نیازهای مبرمی موجب شد تا بعد از کودتای 26 سرطان 1352 ، بویژه در سال های 1354 تا 1356 روی این پروسه با سرعت بیشتر کار صورت گیرد؟

آیا شرایط لازم برای وحدت هردو جناح حزب مساعد و موانع از میان برداشته شده بود یا خیر؟ و یا عوامل داخلی و خارجی دیگری موجب گردید تا وحدت حزب به هر قیمتی که تمام می شد باید صورت می گرفت؟

**پاسخ :** در اوضاع و شرایط آن روزها در افغانستان که ارتجاع داخلی و امپریالیسم بین المللی در اشتراک مساعی با ارتجاع عرب و محافل ارتجاعی منطقه به تحکیم مواضع طرفداران خود در درون نظام حاکم می پرداختند و هردو جناح ح. د. خ. ا، شدیداً زیر ضربه قرار گرفته بود، مسأله ی وحدت مجدد حزب به یک ضرورت مبرم و به یک امر اجتناب ناپذیر بدل شده بود.

همه واقف اند که سردار محمد داوود، دست عبدالقدیر نورستانی وزیر داخله را در عملکرد سرکوبگرانه بر ضد ح. د. خ. ا، باز نگهداشته بود و این وزیر متعصب، صلاحیت وارد کردن هر نوع فشار و ضربه ی لازم را بر هردو جناح ح. د. خ. ا، داشت.

از سوی دیگر ساواک ایران تمام تلاش و کوشش خود را به خرج می داد تا محمد داوود بر ح. د. خ. ا فشار و ضربه ی بیشتر وارد کند؛ حتی کمک های دولت ایران به جمهوری افغانستان، مشروط به عملی شدن این شرط دانسته شده بود.

در رابطه به وحدت مجدد حزب در ماه سرطان 1356 و چگونگی عملی شدن آن ، به شمول مشکلاتی که در آغاز مرحله در سر راه آن قرارداد داشت و دشواری های بعدی که ناشی از ناپخته بودن این وحدت بروز کرد، در این جا لزوم آن دیده نمی شود تا توضیحات بیشتر و مفصل تر ارائه گردد؛ زیرا رفقای دیگر به این کار پرداخته اند. صرف می خواهم تایید آور شوم که ما در امر پابندی به وحدت حزب، رعایت، حفظ و تحکیم هر چه بیشتر آن، از دل و جان صادق بودیم، متأسفانه حرکات وحدت شکنانه ی حفیظ الله امین و شرکاء بویژه پس از قیام ثور، یکپارچه گیی حزب را، برهم زد.

**پرسش :** نظرتان در مورد قتل های مرموز سال های 1356 - 1357 چیست؟

آیا بعد از ترور علی احمد خرم که بنا بر ارائه گزارش و معلومات موثق اکادمیسین دستگیر پنجشیری رئیس نظارت و کنترل کمیته مرکزی حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان، بدستور حفیظ الله امین صورت گرفته بود؛ زنگ خطر در داخل رهبری حزب به صدادر نیامد؟ سپس وقتی که انعام الحق گران، پیلوت آریانا که از نظر چهره با زنده یاد ببرک کارمل شباهت داشت، رهبری حزب تدابیری را اتخاذ کردند یا "توکلت علی الله گفتند" ؟

**پاسخ :** بحران امنیت در شهر کابل و سایر نقاط کشور زنگ خطری بود که باید همه شهروندان افغانستان به پیامد های ناشی از آن توجه مبذول می داشتند و با احتیاط لازم زندگی را دنبال می کردند. هر چند در قدم اول نخبگان و فعالان سیاسی در لیست آدمکشان حرفوی شامل ساخته شده بود ؛ ولیک از این که در سازماندهی و بسط و گسترش بی امنیتی، افراد و گروههای مختلف با طرز دید و اندیشه های متفاوت و با انگیزه های رنگارنگ حصه می گرفتند؛ بنابراین امکان وقوع هرنوع پیشامد خطرناک، تهدید کننده و مرگ آور متصور بود و جان و حیات هرکس می توانست در معرض حملات ناگوار قرار گیرد.

اما برای کادرها و صفوف ح. د. خ. ا، به جز از تکیه بر اصول و فن مبارزه ی مخفی و اجتناب از هرنوع حرکت و عمل ماجراجویانه، کدام رهنمود مشخص دیگری صادر نشده بود.

**پرسش :** به نظر شما، ترور استاد میر اکبر خیبر که صفحه ای از تاریخ افغانستان را ورق زد و رویداد هفتم ثور 1357 و انتقال قدرت دولتی بر ح. د. خ. ا. قهرماً و جبراً تحمیل گردید؛ توسط چی کسی صورت گرفت؟

**پاسخ :** در مورد ترور رفیق گرامی استاد میر اکبر خیبر، در دو دهه ی اخیر تحلیل گران، نویسندگان و مورخان داخلی و خارجی آنقدر ضد و نقیض نوشته اند و عقده گشایی نموده اند که قریب است در لابلای آنها اصل واقعیت گم شود.

از سال 1356 به بعد ، ساواک ایران، گروههای بنیادگرای وابسته به سیاستهای ارتجاعی جنرال ضیاء الحق حاکم نظامی پاکستان، بشمول حلقه کوچک کینه جوی درون حاکمیت به رهبری عبداللہ - قدیر نورستانی و حیدر رسولی، برنامه از بین بردن رهبران ح. د. خ. ا را ریخته بودند که در تطبیق این پلان شوم از افراد و اشخاص معلوم الحال در ح. د. خ. ا ( حتی تا سطح اعضای کمیته مرکزی ) نیز کار گرفتند.

بدون هیچ شک و تردید، سازماندهی ترور استاد میر اکبر خیبر توسط حفیظ اللہ امین صورت گرفته است. بعید از امکان نیست که در اجراء و عملی ساختن این حرکت جنایتبار و دهشت افگانه ، یک هماهنگی قبلی بین حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار و عبدالقدیر نورستانی وزیر داخله بوجود نیامده باشد، که فعال بودن عبدالقدوس غوربندی در این روز، گواهی بر آن می دهد. زیرا در شامگاهان همان روز ( 28 حمل 1357 - 17 اپریل 1978 ) ، « خیبر به پیشنهاد و با همراهی یک تن از اعضای کمیته مرکزی ( عبدالقدوس غوربندی ) از منزل خویش به عزم قدم زدن برون برآمد. معلوم نیست که چرا وی از مکروریان تا شیرپور ( در منزل غوربندی ) رفت و هنگام بازگشت در چند صد متری رخداد حادثه از جانب نامبرده تنها گذاشته شد. در هر حال هنگامی که وی در ساعات شام در نزدیکی های منزل خویش رسیده بود، در کنار سرک عمومی متصل به عمارت مطبوعه دولتی با ضرب گلوله به شهادت رسید و قاتلین سوار بر موتر فرار کردند.

... بعدها معلوم شد که عبدالقدوس غوربندی با حفیظ الله امین روابط معین و زد و بند

داشت. «

( یاداشتهای سیاسی... س. ع. کشتمند ، ج. 1 و 2 صص 326-325 )

آقای انتونی ارنولد، در اثر خودتحت عنوان «کمونیسم دوحزبی افغانستان - خلق و پرچم» که از سوی انستیتوت هوور، دانشگاه استانفورد در کالیفورنیای امریکا در سال ۱۹۸۳ به چاپ رسیده است، نیز این مطلب را تأیید می دارد.

همین گونه داکتر حسن شرق می گوید:

« ... اما آنچه به موضوع ارتباط میگیرد روابط حفیظ الله امین و بعضی از اعضای حزب انقلاب ملی می باشد.

وزیر داخله بروز پنج ثور 1357 از محمد داؤد هدایت میگیرد تا رهبران ح. د. خ. ا. را دستگیر نمایند. اما حفیظ الله امین تا ساعت 9 صبح 7 ثور که برفقای حزبی خود جهت قیام مسلحانه بصد محمد داؤد هدایت میدادند؛ در خانه خود بودند به استناد فلمیکه در زمان حفیظ الله امین تهیه شده بود.

... دوستی آنها [قدیر نورستانی و حیدر رسولی] با حفیظ الله امین! محض بخاطر دشمنی با پرچمی ها بوده و غلام حیدر رسولی بحیث شخصی مسلمان و ملی دشمنی آشتی ناپذیر خود را از کمونیست هرگز پنهان نمیکردند و شاید در اثر همین توقعات طفلانه بوده باشد که برویداد 7 ثور عبدالقدیر شدیداً جراحت برداشته بود و او را بشفاخانه 400 بستر اردو اشخاصی شناخته نشده برای تداوی نقل داده بودند داکتر آدم درمل جراح مشهور اردو گفت که عبدالقدیر خیلی آرزو داشت تا از زخمی بودن او به حفیظ الله امین اطلاع داده شود! اما شرایط آنروز امکان تماس را با حفیظ الله امین ناممکن نموده و جراحات عبدالقدیر به او

اجازه نداد تا بیشتر از چند ساعت محدود زنده بماند.» ( کرباس پوشان برهنه پا مؤلف داکتر  
حسن شرق صص 162 - 161 )

**پرسش :** بعد از شهادت استاد خیبر، متناسب با نمایش قدرت در مراسم تشییع جنازه و به  
خاک سپاری وی، بویژه در مطابقت با صحبت‌های رهبران حزبی، ( نورمحمد تره کی و ببرک  
کارمل )، که منشی اول با اعتراض گفتند: « هرگاه هیأت حاکمه کشور... دستگاه اداره را  
از وجود عناصر شناخته شده و نفوذ داده شده ارتجاع وابسته به امپریالیسم تصفیه نکند،  
مسئولیت زنده گی مبارزان وطنپرست را تأمین نه نماید و علیه تروریسم و تروریستها  
قاطعانه اقدام ننماید، مسؤول عواقب ناشی از آن خواهد بود.» و منشی دوم حزب نیز بیان  
داشتند:

« رفیق شهید و قهرمان ما اکبرخیبر با پیگیری به رفقا خاطرنشان می ساخت که سکوت  
مرگبار موجود سیاسی را باید شکست... خیبر با شهادت خود، سخت ترین سکوت را  
شکست....

رفقا و دوستان! در این آخرین مراسم و ادای احترام به خیبر شهید اعلام میداریم که :

قاتلین این رفیق عزیز ما، این فرزند اصیل خلق کشور عبارتند از قوای ارتجاع داخلی به  
سردمداری ارتجاع سیاه و افراطی و محافل راستگرای حاکم، ارتجاع منطقه و امپریالیسم،  
در رأس شبکه های جاسوسی امریکا، پاکستان و ایران و غیره و همه عملاً در  
یک جبهه نا مقدس سیاه به مثابه دشمنان داخلی و خارجی خلق افغانستان. بدین جهت ما  
در پیشگاه آرامگاه رفیق شهید خویش یک بار دیگر سوگند خود را در مبارزه علیه ارتجاع و  
امپریالیسم تجدید مینماییم و به بانگ رسا اعلام میداریم:

**رفیق شهید خیبر!**

خلق افغانستان انتقام تو و دیگر همزمان شهید تو عبدالرحمان ها، عبدالقادرها و  
نیازمحمد ها را خواهد گرفت. "

آیا آمادگی لازم و پلان تدابیر مشترک در برابر حوادث احتمالی بعدی که بوقوع پیوست، اتخاذ گردیده بود یا خیر؟

آیا پلنوم کمیته مرکزی ویا دست کم جلسه بیروی سیاسی درمورد بررسی وضع، موضوع ترور خیبر، تحلیل و ارزیابی مارش 20 هزار نفری اعضای حزب و دوستان آن دایر گردید؟ هرگاه تدویر یافته بود، آیا تصامیم همه جانبه بشمول تأمین هماهنگی میان سازمانهای نظامی هردو جناح حزب که در آن زمان فعالیت جداگانه داشتند؛ اتخاذ شده بود ویا خیر؟ در غیر آن چه انتظاری را از سردار محمد داوود، در برابر این مارش اعتراض گونه و صحبت های ذکر شده داشتند؟

**پاسخ:** طوری که خودم شاهد بودم و حالا درنوشته های امروزی اعضای دفتر سیاسی و شمار زیادی از اعضای اصلی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا، می خوانیم؛ همچنان در اظهاراتی که دربرنامه های رادیو "بی. بی. سی" منتشره در کتاب «افغانستان در قرن بیستم» از سوی آنان بعمل آمده است؛ به جز در حصه مراسم به خاک سپاری و محفل فاتحه خوانی که بایست با عظمت شاندار اجراء گردد؛ روی کدام مطلب دیگری تصمیم اتخاذ نگردیده بود؛ بنابراین کدام تدابیر خاصی وجود نداشت.

**پرسش:** از دید شما، چرا محمد داوود نسبت به این حادثه المناک، مانند برخورد عاقلانه محمد ظاهرشاه در رویداد خونین 3 عقرب 1344، تصمیم مدبرانه نگرفت و به عوض گذاشتن مرحمی بر زخم خونین اعضای حزب، بدون تکیه بر عقل سلیم، دست به حرکت تحریک آمیز زد و با سرنوشت خود، خانواده خویش و مردم افغانستان بازی ناکامی را انجام داد؟

آیا از قدرت و توانمندی ح. د. خ. ا. آگاهی و اطلاعات کامل نداشت ویا یاران داخلی و بین المللی وی درضدیت و انتقام جویی از حزب ما و سرکوب خونین نهضت دموکراتیک دادخواهانه مردم افغانستان، مانند ایران، اندونیزیا و شیلی، او را به انجام این اقدام ناعاقبت اندیشانه وادار نمودند؟

**پاسخ :** هرگاه برگه های کتاب « حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان » که به این موضوع ارتباط پیدا می کند، به دقت کامل مطالعه گردد، بخوبی قابل دریافت است که کشورهای همسایه

( ایران - پاکستان ) ، ارتجاع داخلی ، منطقه یی و حلقه های مرتجع درجهان عرب، در همکاری و هماهنگی نزدیک با امپریالیسم بین المللی، تا چه سرحد تلاش ورزیدند و با تمام امکانات دست داشته برنامه ریزی کردند تا محمد داوود برضد تمام نیروهای ترقیخواه و تحول طلب و آزادی دوست افغانستان، بشمول رفقای روزهای درماندگی پیشین خودش، تحریک شود.

ایالات متحده امریکا، ایران، پاکستان، عربستان سعودی، کویت و تا حدودی انورالسادات در مصر، در قسمت جلب و وادار نمودن سردار محمد داوود و گروه «وفادار» به وی مبنی بر انصرافش از تطبیق برنامه ترقیخواهانه « خطاب به مردم افغانستان » و از صحنه برداشتن تمام نیروهای آزادیخواه و تحول طلب و کلیه وطنپرستان طرفدار ترقی و عدالت اجتماعی، صدها ملیون دالر سرمایه گذاری نمودند و مبالغ هنگفتی را در این راه به مصرف رسانیدند، تا سرانجام به بهای جاری ساختن جوی های خون در افغانستان به این آرزوی شوم و ضد انسانی شان رسیدند که همین اکنون نیز مردم ما از پیامد همان برنامه هاست که همه روزه قربانی می دهند.

پایان بخش سوم

[www.sapidadam.com](http://www.sapidadam.com)

سپیده دم

